



شهیدشان وداع کنند. وقتی دیدم عبادیان حرف حساب می‌زند، کم آوردم و گفتم: بسیار خوب؛ منتها جسد را به داخل پادگان که نمی‌شود برد. ممکن است بچه‌ها این آمبولانس و تابوت را طوری زمین‌گیر کنند که نتوانم به موقع به سمت تهران بروم. من آمبولانس را می‌برم هفت. هشت کیلومتر دورتر از دوکوهه؛ سمت ایستگاه حسینیّه. در این فاصله، شما هم برو و فقط مسئولین رده‌های ستادی لشکر و فرمانده گردان‌ها را بیاور تا با حاجی خداحافظی کنند. آن‌ها رفتند دوکوهه. من هم اطراف حسینیّه داخل یک محوطه‌ی باز توقف کردم تا حاج عبادیان و همراهانش از راه برسند. لحظاتی بعد آن‌ها سر و سینه زنان از راه رسیدند. تابوت را از عقب آمبولانس خارج کردیم و گذاشتیم زمین. در تخته سه لایی آن را برداشتیم و نایلون روی جسد را کنار زدیم. یکی از بچه‌های واحد تبلیغات لشکر. شهید حسین ثامنی. با دوربین سوپر ۸ از آن لحظات فیلم برداری می‌کرد. بعد از خداحافظی تلخ بچه‌ها با حاج همت، جنازه را عقب آمبولانس گذاشتیم و پریدم پشت ژل و به سمت تهران حرکت دادم.



ساعت یک بعد از نیمه شب بود که رسیدم جلوی نگرهبانی بیمارستان نجمیه. نگهبان سؤال کرد: ببینم آقا! جنازه‌ی حاج همت را آوردی؟ من که از این سؤال غیرمنتظره‌ی او کمی یکه خورده بودم، در جوابش گفتم: نخیر؛ مجروح آورده‌ام. با آمبولانس رفتم داخل حیاط بیمارستان. دیدم حاج محمد کوثری، نشسته بر ویلچر، توی حیاط بیمارستان منتظر ماست. تابوت حاوی جسد همت را به سردخانه‌ی بیمارستان تحویل دادم و منتظر کسب تکلیف از طرف شهید محلاتی ماندم. تا این‌که روز چهارشنبه بیست و چهارم اسفند ۱۳۶۲ اخبار سراسری رادیو، خبر شهادت محمدابراهیم همت؛ فرمانده‌ی لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ﷺ) را اعلام کرد. همان شب جسد به اصفهان منتقل شد و روز جمعه بیست و ششم اسفند، بعد از مراسم نماز جمعه‌ی اصفهان، آن را تشییع کردند و برای دفن، به شهرضا بردند.<sup>۱</sup>



هم‌زمان با پخش خبر شهادت همت از رسانه‌ها، از جبهه‌ها نیز خبر رسید که نیروهای دشمن، اقدام به مین‌گذاری در اطراف مواضع پدافندی خودشان کرده‌اند. این کار آنان، به معنی پایان پاتک‌های وحشیانه‌شان بود.

۱. مصاحبه‌ی شفاهی مؤلف با باقر شببانی، تهران، آذر ۱۳۹۰.